

بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

دکتر مصطفی گرجی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
حسین محمدی مبارز*

چکیده

در مجموعه ادبیات فارسی و متون تاریخی و اسطوره‌ای، سه شخصیت برجسته هستند که از نظر نوع کنش و ویژگیهای مربوط به زندگی، احوال و رفتار، شباهت فراوانی با هم دارند. کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین سه شخصیتی هستند که منابع مختلف به زندگی و احوال آنها به صورت جدا پرداخته‌اند. اگرچه درباره مقایسه کیخسرو و کوروش و یا کوروش و ذوالقرنین، پژوهشهایی انجام شده است درباره این سه شخصیت و وجوه تشابه و همانندی آنان تحقیقی مستقل انجام نشده است. در این مقاله، نویسندگان با مطالعه کتابها، اسناد و بازبینی حدود ۷۷ اثر از منابع تاریخی و تفسیری بر آن هستند که بنمایانند ویژگیهای شخصیت کیخسرو (اسطوره‌ای-عرفانی) با کمترین اختلاف در زندگی کوروش هخامنشی (تاریخ) و ذوالقرنین (شخصیت مبهم و مقدس قرآنی) وجود دارد. با توجه به این مسئله، این مقاله سعی می‌کند با توصیف احوال هر یک و تفسیر همانندیهای آنان از نظر نام‌شناسی و جاینام‌شناسی به وجوه اشتراک و همانندیهای آنها بپردازد.

کلیدواژه‌ها: کیخسرو، کوروش، ذوالقرنین، تاریخ و اسطوره و شخصیتها.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۲/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۸/۲۹

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد کاشان

مقدمه

باور بر این است که تاریخ و افسانه درهم تنیده شده است و همسانیهای زیادی در زندگی شخصیت‌های اسطوره‌ای - حماسی^۱ با شخصیت‌های تاریخی هست. یکی از مسائل بنیادین بشر از دیرباز تاکنون، حقیقت‌بخشی به وجود همین اسطوره‌ها بوده است. پیش از اینکه تاریخ‌نگاری به عنوان علم مطرح شود، بشر با پاسداشت اسطوره و حماسه‌ها، زیربنای فرهنگی خویش را ساخت. یکی از این شخصیت‌های اسطوره‌ای، کیخسرو^۲ کیانی است که در شاهنامه فردوسی^۳ پادشاهی یکتاپرست، دارای فرّ کیانی، دادگستر و دلیر توصیف می‌شود. ویژگی‌های کیخسرو کیانی با ویژگی‌های کوروش هخامنشی (شخصیت تاریخی ۵۸۰-۵۲۹ ق.م) و ذوالقرنین (شخصیت مبهم و مقدس قرآنی، کهف: ۸۳ تا ۹۸) آن‌چنان به هم نزدیک است که می‌توان آنان را- با وجود اختلافاتی چند- شخصیت‌هایی همانند و با کنش‌های مشابه و حداقل قابل مقایسه دانست. برخی از مفسران و مورخان نظیر طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۳/ ۶۵۹)، ابوالکلام آزاد و باستانی پاریزی (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۹۵ و ۲۰۱ و ۲۲۹-۲۴۵)، فریدون بدره‌ای (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) و مکارم شیرازی (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ۷۰/۳)، کوروش را با ذوالقرنین مقایسه کرده‌اند. برخی نیز مانند طبرسی (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/ ۷۵۶)، میبیدی (میبیدی، ۱۳۷۱: ۷۳۵/۵)، ابوالفتوح رازی (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۳/۱۳)، فخرالدین رازی (رازی، ۱۴۲۰: ۴۹۴/۲۱)، قرطبی (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۵/۱۱)، بیضاوی (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۹۱/۳)، زمخشری (زمخشری، ۱۴۰۷: ۷۴۳/۲) و سوراآبادی (سوراآبادی، ۱۳۸۰: ۱۴۴۷/۲)، اسکندر را با ذوالقرنین مطابقت داده‌اند.

برخی مانند جلال خالقی مطلق، کیخسرو را با کوروش مقایسه کرده‌اند^۴ اما از آنجا که در مورد مقایسه تطبیقی سه شخصیت کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین به صورت توأمان، تحقیقی مستقل و منسجم صورت نگرفته است به نظر می‌رسد این تحقیق، پژوهشی نو باشد. بر این اساس با پرسش‌هایی روبه‌رو خواهیم شد که: چگونه این سه شخصیت- با وجود اختلافاتی چند- همانند و قابل مقایسه فرض شده‌اند؟ از آنجا که منابع دقیق علمی برای اثبات وجودی شخصیت‌های اسطوره‌ای/ افسانه‌ای در دسترس نیست ناگزیر برای اثبات فرضیه‌ها علاوه بر شاهنامه به منابع علمی- تاریخی و تفسیری نیز باید رجوع کرد. به همین منظور پس از شناخت اسطوره و بازشناسی آن از تاریخ و شناساندن شخصیت‌های کلیدی تحقیق (کیخسرو، افراسیاب، آستیاگ، کوروش) به تطبیق

سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی، پرداخته خواهد شد.

اسطوره - تاریخ

اسطوره (myth) داستانی است که در اعصار قدیم برای بشر باستانی معنایی حقیقی داشته است ولی امروزه در معنای لفظی و اولیه خود حقیقت به شمار نمی‌رود و بشر امروزی به آن باور ندارد؛ به عبارت دیگر اسطوره زمانی تاریخ^۱ است (معمولاً تاریخ مقدس) ولی امروزه به صورت داستان^۲ فهمیده می‌شود. اگرچه ریشه واژه‌های داستان، تاریخ و اسطوره یکی است (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۵۲) تاریخ هم تقسیماتی دارد: ۱- تاریخ واقعی بر مبنای داده‌ها و اطلاعات ثبت شده و مستند است. ۲- تاریخ روایی در کنار تاریخ واقعی روایت‌های مربوط به این رخدادها را حکایت می‌کند. ۳- تاریخ اساطیری، تاریخی است که بر مبنای باورهای هر سرزمینی شکل می‌گیرد. در بسیاری از موارد تعیین مرزهای این تاریخ و جدا کردن آنها از هم کار آسانی نیست بویژه در مقوله تاریخ واقعی، که گزارش رخدادهاست، واقعیتها و روایتها به حریم یکدیگر تجاوز می‌کند. این چنین می‌شود که در روایت‌های هرودوت، زندگی کوروش (تاریخ واقعی) در سایه داستان خواب آستیگ و رویدن تاک از وجود ماندانا و پرورش یافتن او در خانه شبان رنگ می‌بازد (بهشتی، ۱۳۸۹: ۵۲). باری «انسان فرهنگ‌های باستانی به زحمت می‌تواند تاریخ را برتابد و می‌کوشد که آن را هرچند گاه یک بار براندازد» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۱)؛ بر این اساس گاه تاریخ را به اسطوره تبدیل می‌کرده است.

این جریان را در رؤیایها و مکاشفه‌های شاعران عبری نیز مشاهده می‌کنیم. بنی اسرائیل برای اینکه بتوانند تاریخ را برتابند یعنی شکستهای نظامی و خواریهای سیاسی خود را تحمل کنند، وقایع تاریخی زمانه خود را با توسل به افسانه بسیار کهن بندهشنی - حماسی، تأویل و گزارش می‌کردند (همان، ۵۲).

«پترو کارمان»^۳ در تحقیق مستند خود درباره پیدایش منظومه‌های عامیانه تاریخی، نشان داده است که از یک واقعه مشخص و کاملاً شناخته‌شده تاریخی، یعنی لشکرکشی «ملکوش پاشای عثمانی» به لهستان طی زمستان بسیار سخت سال ۱۴۹۹م، که به نابودی کامل یک لشکر ترک در ناحیه «مولداویا»^۴ منجر شد، چگونگی در منظومه رومانیایی، که موضوعش بازگویی حماسی این لشکرکشی بدفوجام است، تقریباً هیچ چیزی (از جنبه تاریخی آن) به جای نمانده است. رویداد تاریخی یکسره واژگون گشته

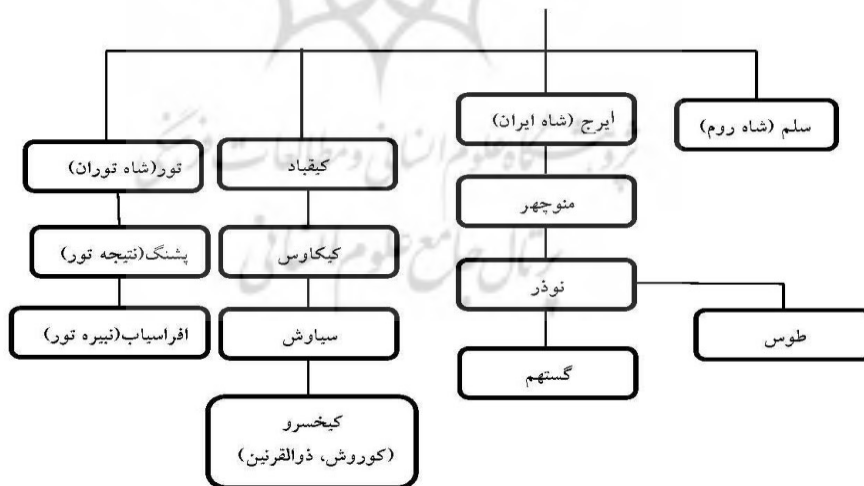
به ماجرای افسانه‌ای تبدیل شده است (جنگ ملکوش پاشا با شاه زمستان و...).^۹ این گونه «اسطوره‌ای کردن» شخصیت‌های تاریخی در سرودهای حماسی یوگسلاوی نیز به چشم می‌خورد.^{۱۰} به هر روی ماندگاری شخصیت‌های اسطوره‌ای-تاریخی و رویدادهای آن، جز با شباهت دادن یک واقعه یا شخصیت تاریخی با نمونه اساطیریش امکانپذیر نیست؛ زیرا که «یاد هر واقعه تاریخی و یا هر شخص حقیقی حداکثر بیش از دو یا سه قرن در حافظه جمعی مردمان باقی نمی‌ماند. [...] حافظه جمعی، نهادی ناتاریخی است» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۸).

کیخسرو کیانی

کیخسرو در اوستا haosravangha در فارسی میانه husraw، بنا بر روایت‌هایی در کنگدژ و به روایتی در سمرقند به دنیا می‌آید و در پایان جهان بازخواهد گشت (تفضلی، ۱۳۶۴: ۹۳، ۵۹، ۴۵؛ قلی‌زاده ۱۳۸۸: ۳۳۵). کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس است. او یکی از نامداران سلسله کیانی است. سلسله کیانی به طور واضحتر جنگجو هستند و دوران آنان پهلوانی است» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲ تا ۱۹۵؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۴).

نسب‌نامه ۱. شناسنامه کیخسرو

فریدون



_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

ز راه پدر شاه تا کیقباد ز مادر سوی تور دارد نژاد

(خالقی ۱۱۵۵ / ۲۴۴/۴)

افراسیاب / آستیگ

افراسیاب / آستیگ (پادشاه ماد) در یک نگاه نماد شر است. او پیوسته می‌خواهد شاهان ایران را سرنگون سازد تا فرّه را به دست آورد (پورداد، ۱۳۴۷: ۱۹، ۵۸). او در شاهنامه، بارها با استعاره یا مشابهه اژدها ذکر شده است (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰۵)؛ برای نمونه: «مگر زنده از چنگ این اژدها / تن یک جهان مردم آید، رها» (خالقی، ۱۳۶۸: ۳۱۹/۱ / ۵۰۵) «فرنگیس و کیخسرو از اژدها / به گفتار او بد که آمد رها» (خالقی، ۱۳۷۱: ۱۴۱۸/۲۱۷/۳). جالب است که نام دیگر آستیگ (پادشاه ماد) را نیز برخی از مورخان «اژدهاک و آشداهاک» نوشته‌اند. در کتاب تتودور بارکنای، که در سالهای ۷۹۱-۷۹۲ م به زبان سریانی نوشته شده، چنین آمده است: «...پرسیگ (فراسیاب، افراسیاب) گاهی کبوتری یا مورچه‌ای یا سگ پیری بود^{۱۱}...» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰۵). ملاحظه می‌شود که نام افراسیاب در اینجا «پرسیگ یا فراسیاب» آمده که بسیار به نام آستیگ نزدیک است؛ اما معنای معروف نام افراسیاب در اوستا Frangrasyan است که به فارسی میانه Fra'siyav, Fra'siyav, Frangran'sya'k. Fra'siyav'k است. به نوشته یوستی «کسی است که به هراس می‌اندازد^{۱۲}» و این معنا- در مقایسه با معنی نام شخصیت‌های دیگر شاهنامه (ضحاک: اژی دهاک (azhidaha'k) - می‌تواند نشانه‌ای از سرشت اساطیری هول‌انگیز او باشد (همان، ۹۲)؛ اما نام آستیگ را هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) «آستیگس» نوشته و کنزیاس (cte'sias) (مورخ ۴۱۵-۳۹۸ ق.م - طیب اردشیر دوم هخامنشی) «آستی گاس» آورده است. نبونید پادشاه بابل اسم او را «ایخ- توویگو» نویسانده و محققاً معلوم نیست که آستیگس، آستی‌گاس و نیز ایخ توویگو (ایشتوویگو) مصحف چه اسمی است. ظن قوی این است که مصحف اژدهاک است؛ زیرا «مارآپاس» (Marapas) مورخ ارمنستان هم اسم او را، چنانکه باید «آشداهاک» نوشته که همان اژدهاک است (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۳ و ۲۰۲).

کوروش کبیر

کوروش کبیر (۵۸۰ تا ۵۲۹ ق.م)، یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار تاریخی در کنار اسکندر و



قیصر (ژول سزار) است. او کسی است که پیغمبران بنی‌اسرائیل او را بسیار ستوده‌اند و مورخان او را بانی دولتی می‌دانند که از نظر وسعت سابقه نداشت. شهرت او در این است که نخستین بار سیاست ظالمانه و نابودکننده سلاطین گذشته را به سیاست مهربانی و مدارا بدل کرد. در کتیبه‌ها آمده است که او در شهرهای تسخیر شده کشتار نمی‌کند؛ مقدسات ملل، محفوظ و محترم می‌ماند. او در بیانیه‌ها و فرمانهای خود از مقدسات ملل با احترام اسم می‌برد. آنچه را از ملل مغلوب ربوده‌اند، پس می‌دهد و از جمله موافق تورات، پنج هزار و چهارصد ظرف طلا و نقره به بنی‌اسرائیل را برمی‌گرداند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۴۷۶-۷۸). افلاطون، کوروش را الگوی شاخص در فرمانروایی روشنفکرانه می‌دانست. در کاوش‌های سرزمین بابل در سال ۱۸۷۸م، کتیبه‌ای استوانه‌ای یافت شد که در آن کوروش از چگونگی رفتار انسانی با بابلیان پس از تصرف شهر سخن می‌گوید و این به عنوان نخستین اعلامیه حقوق بشر شناخته شده است (گزنفون، ۱۳۸۸: ۷ و ۶).

همسانیهای کیخسرو و کوروش

نسب‌نامه ۲. ارتباط اسطوره- تاریخ



رؤیایی هراس‌انگیز

یکی از وجوه تشابه این دو شخصیت، رؤیایی است که در دو داستان به صورت مشابه

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

دیده می‌شود. در این وجه که به صورت بنمایه در داستانهای مختلف و به صورتهای گوناگون دیده می‌شود، آستیاگ پادشاه ماد (پیرنیا- آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۱) و افراسیاب پادشاه توران خوابی می‌بینند که توسط نوه دختری خود از بین خواهند رفت (خالقی، ۳۶۹: ۷۰۰/۲۴۸/۲ به جلو). اگرچه اختلافاتی در جزئیات دو داستان هست،^{۱۳} هسته اصلی هر دو داستان یکی است.

روایت شکست آستیاگ و افراسیاب

یکی دیگر از وجوه تشابه این دو شخصیت، داستان چگونگی شکست جد مادری آنها (آستیاگ و افراسیاب) است. در این روایت پادشاهی (کیخسرو- کوروش) پادشاه دیگری (افراسیاب- آستیاگ) را که پس از شکست از او گریخته و خود را پنهان کرده است با شکنجه دادن بستگان او ناچار می‌کند که از مخفیگاه خود بیرون آید و تسلیم شود (پوردوود، ۱۳۴۷: یشت ۹، ۲ و ۲۱؛ خالقی ۱۳۸۸: ۲ و ۲۶۱).

سروش آسمانی

یکی دیگر از وجوه تشابه این دو شخصیت، چگونگی ارتباط آن دو با سروش آسمانی و ماجرای آگاه شدن از مرگ خویش است که در هر دو داستان به صورت تقریباً مشابه دیده می‌شود. در روایت گزنفون کوروش با فرشته رازگویی می‌کند (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۵۳). کوروش خود به این مسئله اشاره دارد که: «شی در کاخ [...] فرستاده‌ای از سوی خداوند با بالهایی طلایی به نزد من آمد...» (همان؛ سپس او قبل از مرگ، سه روز تمام نیایش می‌کند (همان). کیخسرو نیز با فرشته رازگویی کرده است (خالقی، ۱۳۸۶: ۳۳۶/۴-۲۵۸۴/۳۳۷ به جلو). او برای برکنده شدن از این عالم، پنج هفته به نیایش می‌پردازد (همان، ۱۳۷۳: ۲۴۳۷/۳۲۷/۴ به جلو).

وصیت و اندرز

یکی دیگر از وجوه تشابه این دو شخصیت، وصیت و اندرزی است که درباره کوروش (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۶) و کیخسرو (خالقی، ۱۳۷۳: ۲۴۳/۳۲۷/۴) نقل شده است.

تقسیم سرزمینها

یکی دیگر از وجوه تشابه این دو شخصیت، چگونگی تقسیم ممالک است. درباره کوروش آمده است که پس از اینکه کوروش حدود فرمانروایی دو پسر و دو پسر زن^{۱۴} خود را تعیین می‌کند (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۵۵) به آنها دستور می‌دهد که در همه کارها به فرمان مادر خود باشید (همان، ۲۷۰). درباره کیخسرو نیز آمده است که کیخسرو تنها به گزینش لهراسب به جانشینی خود بسنده نمی‌کند، بلکه فرمانروایی بخشهایی از کشورش را نیز به پهلوانان واگذار می‌کند (خالقی، ۱۳۷۳: ۲۸۷۰/۳۵۵/۴ به جلو).

واکاوی نامهای کوروش، کیخسرو و معانی آن

کوروش در کتاب دانیال «لوقراناییم: صاحب دوشاخ» خوانده شده است (کتاب مقدس، عهدعتیق، ۱۳۸۸: ۱/۱۵۵۷-۸). غربیها وی را «سایرس/سیروس: موی پیچیده» می‌خوانند (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۳۹). استرابون او را «آگرادات: آگرا (پیش)+دات (داد)، پیشداد» شناسانده است (همان، ۹۰). درباره کوروش هم، معانی زیادی ذکر شده است؛ از جمله: خورشیدوار (کور: خورشید+وش: مانند) (بهشتی، ۱۳: ۱۳۸۹) نیز «دورنگر و چوپان و ... که به نظر دقیق نمی‌رسد؛ زیرا درباره واکاوی واژه کوروش باید اذعان کرد که یکی از گره‌های کور که قرن‌هاست توجه همگان را به خود جلب کرده، منشأ نام کوروش و معنی آن است. اما کوروش در اصل کورو-kuru، و حرف «ش» در آن نهادی است که معنای جنگاور می‌دهد. این واژه در آغاز صفت بوده است و بعدها اسم خاص می‌شود؛ ریشه آن هم هندواروپایی است. سکاها نیز خدای جنگ خویش را ku-ru- (جنگاور) می‌نامیدند» (رضایی باغ بیدی، ۱۳۹۰: ۶۷، ۶۵، ۷۰، ۷۱) اما کیخسرو به اوستایی: haosravangha- فارسی میانه: husraw نام او غالباً با کلمه «کی» به صورت کیخسرو «کی هئو سروه» به کار رفته است. سلسله کیانی به طور واضحتر «جنگجو» هستند و دوران آنها پهلوانی است. خسرو را به معنای خوش‌نام دانسته‌اند. از او در یشت ۵، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۹ یاد شده است (پورداوود، ۱۳۴۷: قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۴ و ۳۳۵) لقب او را همایون نیز نوشته‌اند (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

در روایات اسلامی نام کوروش بسیاری از جاها به صورت کی‌رُش، کی‌ارش، آمده که این کوروش اصلاً غیلمی (عیلامی) بوده است (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۶۴) در کتاب

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

«تاریخ الأمم و الملوك» آمده است: « قَدْ زَعَمَ بَعْضُهُمْ [ای بعض المورخین] ان کی رُش هو بشتاسب و انکر ذلک من قبله بعضهم و قال کی ارش اِنما هو عم لجد بشتاسب و قال هو کی ارش اخو کیقاوس بن کبیه بن کیقباد الاکبر، و ویشتابس الملک هو ابن کیلهراسب بن کیوجی (کمبوجیه؟) بن کیمنوش بن کیقاوس بن کبیه بن کیقباد الاکبر» (طبری، ۱۴۰۸: ۴۰۷/۱)؛ اما ابن خلدون می‌نویسد: «و قیل ان کی رُش هو ابن اخشوارش بن جاماسب بن لهراسب، و ابوه اخشوارش» (پیشین، ۶۶) که با این روایت، نام پدر کوروش «اخشوارش» است. این نام به نام سیاوش (سیاورخشن)، که پدر کیخسرو کیانی است؛ بسیار نزدیک می‌نماید. اگرچه روایات اسلامی در این باب مغشوش است، جزئی از حقیقت دارد (همان، ۶۵). اما قرار گرفتن نام کوروش در کنار نامهای کیکاووس، کیقباد، سیاوش و... ممکن است روشن‌گر همسانی وی با کیخسرو باشد.

ذوالقرنین (آیات: ۸۳-۱۰۲ / کهف)

و یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکراً

﴿۱۰۲﴾ ذی القرنین ﴿۸۳﴾

(و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند، بگو به زودی یادی از او برای شما خواهم خواند) (کهف: ۸۳).

ذوالقرنین، یکی از بحث‌انگیزترین و پیچیده‌ترین شخصیت‌های قصه‌های قرآن است؛ از این رو او را با بسیاری از پادشاهان مقایسه کرده‌اند. بر این اساس «داستان ذوالقرنین را تنها به یک اصل و یک مأخذ نسبت دادن، نوعی ساده‌انگاری و ناشی از عدم توجه به فرهنگ التقاطی و ترکیبی عصر هلنیستی^{۱۵} [یونان‌گرایی / اندیشه یونان باستان] است که در آن آرا و افکار و عناصر فرهنگی شرقی و غربی، سامی و غیرسامی، چنان درهم تنیده شده بود که جدا کردن آنها از هم کاری است بسیار دشوار و طبعاً مناقشه‌انگیز. ذوالقرنین ترکیبی است از دو شخصیت تاریخی بسیار مهم شرقی و غربی: یکی کوروش هخامنشی که در قرون پیش از میلاد مسیح نه تنها در میان اقوام یهود، بلکه نزد یونانیان نیز بزرگترین چهره فرهنگی و سیاسی و نظامی بود؛ دیگری اسکندر مقدونی که آشکارا در رفتار خود می‌کوشید که از کوروش تقلید کند [...] باید توجه کرد که



داستان ذوالقرنین به گونه‌ای که در قرآن کریم آمده، کلاً جواب به پرسشهایی است که از جانب احبار یهود به کفار مکه تلقین شده بود و طبعاً باید چون داستانهای دیگری که در سوره کهف و ضمن همین داستان ذوالقرنین آمده است از روایات معروف در میان علما و احبار یهود و متعلق به عوالم فرهنگی و اسطوری قوم یهود بوده و در دوره‌های بعد در روایات شفاهی رایج در حوزه فکری و فرهنگی اسکندریه و خصوصاً در اسکندرنامه منسوب به کالیستنس (مورخ) به شخصیت اسکندر پیوند خورده باشد» (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۲۵، ۲۷ و ۲۸).

اینکه ذوالقرنین کیست و در گستره تاریخ چه کسانی را ذوالقرنین پنداشته‌اند، موضوع دیگری است که در ادامه به معرفی این دسته از کسان می‌پردازیم: ۱- ابوبکر، مردی یمنی از قبیله حمیر (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵) ۲- ابوکرب (کرب) عمیر بن افریقس (افریقش) حمیری (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) ۳- اسکندر رومی (آلوسی، بی‌تا): ۱۴۶۶/۲ ۴- اسکندر مقدونی. تقریباً اغلب مفسران بزرگ از جمله طبری، میبدی، طبرسی، ابوالفتح رازی، فخر رازی و ... بر این قولند (پیشین). ۵- انوشیروان (اطوکس) (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۳۶) ۶- تبع الاقرن (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۲/۵۴۲). ۷- شی هوانگ تی (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) ۸- خشایارشا (مساح، ۱۳۸۸: ۷) ۹- داریوش سوم هخامنشی (همان) ۱۰- شمرئیرعش (آلوسی بی‌تا): ۲۸/۱۶ ۱۱- صعب بن جبل (جاء المولیٰ [و دیگران]: ۱۳۸۲: ۳۵۵) ۱۲- صعب بن ذی مراند (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳/۶۵۱) ۱۳- صعب بن ذی یزن حمیری (قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۴۶) ۱۴- عبدالله بن ضحاک (همان؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۸/۴۷۴) ۱۵- علی (ع) (بروجردی، ۱۳۶۶: ۴/۲۱۸؛ طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳/۶۳۴؛ طیب، ۱۳۷۸: ۸/۳۹۳) ۱۶- عیاش (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۲/۹۲۷؛ راوندی، ۱۴۰۹: ۱۲۲) ۱۷- فریدون (طیب، ۱۳۷۸: ۸/۳۹۳) ۱۸- کوروش کبیر هخامنشی (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳/۶۵۹) ۱۹- کیخسرو کیانی (مؤلفان) ۲۰- مرزبان بن مدریة یونانی (آلوسی بی‌تا): ۲۶/۱۶؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۴۵) ۲۱- مصعب بن عبد الله (آلوسی، همان) ۲۲- نعمان بن منذر (مساح، ۱۳۸۸: ۹) ۲۳- منذر بن ماء السماء (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۵۹۸) ۲۴- هرمس (قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۴۶) ۲۵- همیسع بن زید بن عمر (همان). این شخصیتها، مؤید «نوعی بودن» ذوالقرنین قرآنی است؛ زیرا این گونه «مستفاد می‌گردد که ذوالقرنین نوعی، می‌توانسته است مصادیقی متجلی در سطوح و اطوار متفاوت و در برهه‌های مختلف تاریخ داشته باشد؛ از جمله علی (ع). [...] این اشارات به «نوعی

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

بودن» ذوالقرنین قرآن عملاً مؤید امکان رویکرد تأویلی به قصه است. [البته بیشتر تطبیقها «تاریخ‌محور» است، نه تأویلی، چنانکه می‌تواند] کوروش بزرگ به عنوان یکی از بزرگترین مصادیق تاریخی «ذوالقرنین نوعی» [و کیخسرو، مثالی برای رویکرد تأویلی آن،] مطرح شود» (خداوردیان، ۱۳۹۰: ۲۰۰ و ۲۰۱).

همسانیه‌های ذوالقرنین، کوروش، کیخسرو

۱. دوران

همه مورخان و مفسران، دوران زندگی ذوالقرنین را دوران دیرین (عهد عتیق) یعنی قرون پیش از میلاد می‌دانند اما زمانهایی را نیز برای زندگی وی برشمرده‌اند که می‌توان نوشت: ۱- پس از زمان نوح (ع) (گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۷۵/۷) ۲- دوران ابراهیم (ع) (قرطبی، ۱۱: ۴۷/۱۳۷۲؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۸۰/۲) دوران اسماعیل (ع) (همان) ۳- پس از نمرود (آلوسی بی‌تا): ۲۹/۱۶؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۸۰/۲) ۴- زمان خضر (ع) (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۹۷؛ طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۱/۳۶۵) ۵- پیش از موسی (ع) (طیب، ۱۳۷۸: ۳۹۳/۸)، پس از موسی (ع) (قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۴۷). ۶- دوران هخامنشی (دوران هخامنشی با عهد عتیق برابری می‌کند؛ زیرا دانیال (ع) که یکی از دارندگان کتابهای عهد عتیق، و با کوروش هم ارتباط داشته (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۷۶) از کوروش و داریوش، یاد کرده است (کتاب مقدس، عهد عتیق، باب ۸ و ۹/ ۱۵۵۶). ۷- دوران تقریبی عیسی (ع) و پس از عیسی (ع) (طیب، ۱۳۷۲: ۳۹۳/۸).

با توجه به اینکه عهد عتیق به دوران پیش از حضرت عیسی (ع) مربوط می‌شود، زمان زندگی ذوالقرنین نمی‌تواند با دوران عیسی (ع) مطابقت داشته باشد؛ اما از میان زمانهای تقریبی دیگر، معقولترین دورانی را که می‌توان با دوره ذوالقرنین تطبیق داد، زمان هخامنشیان (کیانیان) است و آیاتی را از عهد عتیق، که درباره کوروش آمده و در حقیقت شرح احوال ذوالقرنین بوده می‌توان شاهد درستی این نوشتار دانست. در تواریخ، کوروش را معاصر با یوشع، ارمیا (از پیامبران بنی اسرائیل) دانسته‌اند (جاده المولی [و دیگران]، ۱۳۸۲: ۳۵۶). شاهد دیگر بر اینکه او (کوروش، کیخسرو) در عهد عتیق می‌زیسته این است که «اسکندر (۳۵۶ ق.م) پس از دو قرن به آرامگاه کوروش می‌رود و هنگامی که قبر گشوده می‌شود به جز سپری که پوسیده و دو کمان سکایی و... چیزی دیگر در آن نمی‌یابد» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۲۲) و تنها به تخت پادشاهی هخامنشی



تکیه می‌زند. این عمل بسیار نزدیک می‌نماید به اینکه «اسکندر تخت و جام کیخسرو را که در دز سریر نگهداری می‌شده است به دست می‌آورد» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۹۳). «سریر سرفراز شد نام او/ در او تخت کیخسرو و جام او» (نظامی، شرفنامه، ۱۳۶۸: ۳۳۷) و مدتی بر تخت تکیه زده و آرام می‌گیرد (همان، ۱۳۸۱: ۳۱۸ و ۳۱۹).

۲. ویژگیها

۱-۲ ایمان به خدای یگانه

خداوند، خود یگانه‌پرستی ذوالقرنین را ستوده، شرک را از او زدوده و آیات ۸۷ و ۸۸ سوره کهف روشنگر ایمان وی بوده است. آورده‌اند که «ذوالقرنین بنده شایسته خدا بود» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۳/۱). برخی نیز درباره نوع دین او اظهار نظر کرده و نوشته‌اند که او دین «مزدیسنا» داشته؛ دینی که زردشت بنا نهاده بوده است (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۴۸). طبق تحقیق در آن زمان تمام مردم دنیا بت‌پرست بودند مگر دو دسته: یکی پیروان دین مزدیسنا، دیگر یهود (همان، ۱۹۳). اما گفتار کوروش، خود بیانگر ایمان اوست: «در طول سالهای زندگی زمینی‌ام، من همیشه به خدای منان اندیشیده‌ام تا به خدایان؛ چرا که یکی از استادان اندیشمند من در زمان جوانی اسرار یگانگی و احدیت او را برای من گشوده بود...» (گزنفون، ۱۳۸۸: ۲۳). کیخسرو نیز بر اساس شاهنامه (خالقی ۱۳۸۶: ۸۱۴/۷۷/۳) یگانه‌پرستی است که در آغاز کارها به خدا تکیه می‌کند. تقریباً او در همه حالات، در لشکرآرایی (همان، ۱۱۰/۹/۳)، پیش از جنگ (همان، ۱۳۰۸/۲۵۴/۴ به بعد)، پس از جنگ (همان، ۱۶۶۷/۲۲۷ به بعد) به نیایش می‌پردازد. کیخسرو «ز لشکر بشد تا به جای نماز/ آبا کردگار جهان گفت راز» (همان، ۱۳۰۳/۲۵۴). اصولاً مضمون داستانهای کیخسرو در شاهنامه، رنگ اندرز و توصیه دارد (خالقی، ۱۳۸۸: ۱۲۴). او دارای فره (Farrah) کیانی بود (خالقی، ۱۳۶۹: ۳۲۷/۲/۲۴۴۷ به بعد). او «آراسته به انوار فرّ ایزدی بود» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۹۸). این نشانه (فره) را که با پرهیزگاری در زندگی انسان نمود پیدا می‌کند (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۴) بر فراز سر کوروش (فروهر) نیز می‌بینیم. کوروش و کیخسرو از شرک و آتش‌پرستی به دور بودند. درباره کیخسرو می‌خوانیم که: «به یک هفته بر پیش یزدان بُدند/ مپندار کاتش پرستان بُدند» (خالقی، ۱۳۸۶: ۲۲۱۶/۳۱۲/۴).

۲-۲ شرافت

آورده‌اند که ذوالقرنین کریم‌الطرفین بود. وی از سوی پدر و مادر شریف بود (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۷۳/۸). کوروش نیز بر اساس شواهد تاریخی، چنین بوده است. او «نه تنها در نزد قوم یهود شرافتی خاص داشت بلکه در یونان باستان نیز چهره فرهنگی و سیاسی آن روزگار بود» (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۴۹). کمبوجیه (پدر کوروش) به کوروش می‌گوید: «من تو را طوری آموزش داده‌ام که درست‌کارترین مردم دنیا باشی...» (گزنفون، ۱۳۸۸: ۳۵). کیخسرو نیز بر اساس شاهنامه (خالقی، ۱۳۷۶: ۴۴۴/۴۱۳/۲ به بعد) کریم‌الطرفین بود. افراسیاب از بیم کیخسرو که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته، چنین یاد می‌کند: «ازین دو نژاده (سیاوش و فرنگیس) یکی شهریار/ بیاید که گیرد جهان در کنار» (همان، ۱۳۶۹: ۱۴۹۱/۳۰۰/۲). بر اساس همسانی‌هایی که پیشتر، میان کیخسرو و کوروش آمد، پدر و مادر شریف آن دو با خاموش کردن آتش بیداد شاه (افراسیاب - آستیگ) موافق بودند.

اما در «اسکندرنامه کالستینسن به روابط نامشروع مادر اسکندر با فرعون فراری مصری اشاره شده است. [...] ظاهراً نامشروع بودن ولادت اسکندر از دوران کودکی او و در زمان حیات پدرش در میان درباریان معروف بوده. [...] این نکته درباره شخصیت و هویت اسکندر برای جدا کردن او از ذوالقرنین [شخصیت شریف و نژاده] بسنده است» (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۴۷).

۲-۳ دادگری و آبادانی

از ذوالقرنین به عنوان پادشاهی عادل یاد شده (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۹/۱۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ۱۵۶/۵) که آیات ۸۶ تا ۸۸ کهف روشنگر این است. وی در آباد کردن ویرانه‌ها کوشید و بر ویرانگران می‌خروشید. در طول تاریخ، قلعه‌ها، سدها و بناهای بزرگ و عجیب یا به وی منسوب بوده یا آمده که خود آنها را ساخته است (طبری، ۱۴۰۸: ۱۲۹/۴). این ویژگیها را در زندگی کوروش/ کیخسرو به روشنی می‌بینیم.

کوروش در این باره می‌گوید: «همیشه سعی داشتم خودم را به عنوان نمونه بارز عدالت معرفی کنم و برایشان الگوی مناسبی باشم» (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۵۳). در کتاب عزرا، باب اول، آیه دوم، کوروش از سوی خدای آسمانها شناسانده شده است که خانه‌ای در اورشلیم خواهد ساخت (کتاب مقدس، عهد عتیق، ۱۳۸۸: ۸۸۴). در کتاب اشعیاه پیغمبر، باب



چهل و چهارم، آیه بیست و ششم می‌خوانیم: «... [خداوند] به اورشلیم می‌فرماید که معمور [خواهی شد] و به شهرهای یهودا که بنا کرده خواهید شد و خرابیهایش را قائم خواهم کرد» (همان، ۱۲۷۲). در منشور او نیز می‌خوانیم: «من همه شهرهایی را که ویران شده بود از نو ساختم [...] خانه‌های ویران را آباد کردم و به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم...» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۵۴). اما کیخسرو «همچنان به عدل و احسان کوشید تا ایالات آرام و خلق مرفه گشتند؛ در زمان کیخسرو قلب مردم از مهر او آکنده شد...» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۱۰۶). آری: «چو کیخسرو شاه بر گاه شد / ز دانش جهان یکسر آگاه شد» (خالقی، ۱۳۷۶: ۱۴ / ۴ / ۳) و به آبادگری در سراسر ایران پرداخت (همان، ۵۹/۷ به بعد).

۳. واکاوی واژه ذوالقرنین

از واکاوی واژه ذوالقرنین، معانی گوناگونی به دست می‌آید که برخی به واقعیت نزدیک و بعضی دور از ذهن است. در واقع کلیدواژه ذوالقرنین را باید کلمه «قرن» دانست.

۱-۳ قرن (قدرت، مکت)

در آیه ۸۴ کهف آمده است: «ما به او در روی زمین تمکن داده بودیم و سررشته هر کاری را به او بخشیده بودیم». این آیه با یکی از معانی «قرن» تطابق دارد؛ چرا که «قرن» به معنی قوت است؛ یعنی او قوی و شجاع بود و اقتدار عظیم به هم رسانید (بغوی، ۱۴۱۵: ۱۷۸/۳؛ مجلسی ۱۳۸۰: ۴۴۰/۱). مفهوم «سَبَب» (سررشته) مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که «خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی، مدیریت درست، قوت و قدرت...» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۷۱/۱۲). نیز در فرهنگ عبری حییم و فرهنگ «داوین ابا/ 1978 dov ban abba» ذیل Qeren آمده است: «نیرو، افتخار، تکبر و ...» نکته اینجاست که ذوالقرنین در همه جا به قدرت پروردگار تکیه می‌کند و می‌گوید: «... تمکنی که پروردگار به من داده است بهتر [از خراج شما] است...» (کهف: ۹۵).

کوروش هم از مردم بی‌نیاز بود و در عهد عتیق (باب ۴۵ کتاب اشعیا، آیات ۱-۵، عهد عتیق، ۱۳۸۸: ۱۲۷۳) به تمکن او و دادن سررشته کارها به وی اشاره شده است. بر اساس شاهنامه (خالقی، ۱۳۸۶: ۸۴۱/۲۲۴/۴ به بعد) کیخسرو هم پادشاهی متمکن است و بی‌نیاز از مردم می‌گوید: «گرم پشت گرمی به یزدان بود / همیشه لب بخت خندان بود» (همان،

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

۵۶۱/۲۰۷). «از بیشی و کمی و از رنج آز/ به نیروی یزدان شدم بی‌نیاز» (همان، ۲۴۶۹/۱۶۲/۴) ذوالقرنین با قدرتی که از سوی خدا به دست آورده بود «یکی از پادشاهانی بود که توانست همه مردم را به فرمان خویش درآورد» (طبری، ۱۴۰۷: ۱۴۲/۱). کوروش هم به بخش عظیمی از آسیا و اروپا دست یافت و نخستین امپراتوری بزرگ تاریخ را تأسیس کرد (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱/ ۴۷۶). مورخان یونان می‌نویسند که «تمام قبائل پارسی از دل و جان قبول فرمانروایی او را نمودند و برای نخستین بار در تاریخ، کشور متحدی از دولت ماد و پارس تشکیل شد و نیروهای فراوان که تا آن روز سابقه نداشت بر گرد کوروش جمع آمد» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۳۰).

کیخسرو هم بنابر آنچه پیش ازین آمد، توانست سرزمینهای ایرانی را متحد سازد و بر همه کشورها فرمانروایی کند و ستمکاران را براندازد (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۵). آری «کیخسرو عالم را تحت فرمان و سلاطین را مطیع خود دید» (ثعالی، ۱۳۲۸: ۱۰۷). باری «بزرگان گیتی مرا کهنرند/ وگر چند با گنج و با افسرند» (خالقی، ۱۳۷۳، ۳۲۷/۴) (۲۴۵۷)

از معانی اصلی «قرن» در زبان اکدی (قرنو) قدرت است که جمله «-šaka sir anzilli gar» در این معنا: «تو قدرتهای مجرم سنگدل را نابود می‌کنی»، شاهد بر این نظر است (مساح، ۱۳۸۸: ۹)؛ آن گونه که کیخسرو (کوروش) هم با قدرتی که خداوند اسباب آن را به وی داده بود، نابودی افراسیاب (آستیگ) را این گونه از خدای خود می‌خواهد: «این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین که من افراسیاب مجرم تورانی را روبه‌روی دریاچه چیچست بکشم...» (پوردادوود، ۱۳۴۷: ۹، ۲ - ۲۱). به هرروی نبرد او با افراسیاب تکراری از نمونه مثالی هم‌وردی ازلی خیر و شر و متضمن مفهوم پیروزی غایی خجستگی برگجستگی است (قائمی، ۱۳۸۹: ۹۴).

اما آورده‌اند که «خداوند علم ظاهر و باطن به او [ذوالقرنین] عطا کرد» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ بروجردی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۴؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶). در این باره، کوروش می‌گوید: «آنچه مرا از دیگران متمایز می‌کرد، ذهن حسابگر و روشن، و در عین حال همیشه نیکخوی من بود...» (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۶) و «اگرچه در خانواده‌ای سلطنتی زاده شدم، [اما] به واسطه تلاشهای شخصیم بود که توانستم جهان را آن طوری که می‌خواستم، نظم بخشم و فتح و پیروزی من نه به زور بازو که بیشتر به قوای ذهنیم

بود» (همان، ۱۳۸۹: ۲۳). در داستان کاموس، کیخسرو خدای خویش را چنین می‌خواند:
«به یزدان چنین گفت کای کردگار / تو دادی مرا دانش و بخت یار، همی شرم دارم من از تو
کنون / تو آگه‌تری به چه و چند و چون» (خالقی، ۱۳۸۶: ۲۶/۱۰۶/۳ به بعد).

۲-۳ قرن (شاخ)

یکی از معانی «قرن» در زبانهای اکدی، عبری، سریانی، عربی و انگلیسی^{۱۶}، «شاخ» است؛ در زبان سریانی، این واژه تحت عنوان garna (= قرنا) شاخ، بوق شاخی، معنا شده است.

«brocke Iman, 1905:104-Barbahlule, 1970:1847-costaz, 1984:331
-maclean, 1985 qarna: ذیل»

ممکن بوده این لقب را به کسی که دو شاخ (کلاهخود دو شاخ‌دار) داشته است می‌داده‌اند. آورده‌اند که: «تاج وی [ذوالقرنین] دو شاخ داشت» (آلوسی، بی‌تا: ۲۴/۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸/۱۲) و «در تاج وی دو چیز به شکل تاج از طلا تعبیه کرده بودند» (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۲۹/۱۳) و نظریاتی دیگر که دور از ذهن است. واژه «قرن» چندین بار در تورات و عهد عتیق آمده که تقریباً همه جا به معنای «شاخ» است؛ از جمله در کتاب دانیال (ع) باب هشتم، آیات ۸ تا ۱۸ می‌خوانیم که وی (دانیال) در خواب می‌بیند: در قصر شوشان (شوش) کشور عیلام و در کنار رود اولای، قوچی دو شاخ به همه حیوانات غلبه می‌کند مگر بزی با یک شاخ که سرانجام بر او غلبه می‌یابد؛ سپس دانیال از خود بیخود می‌شود و جبرئیل بر او نازل شده و در آیات ۱۶ تا ۲۱ خواب را تعبیر می‌کند و می‌گوید: «آن قوچ صاحب دو شاخ (لوقرانائیم) پادشاه مادیان و فارسیان (کوروش) می‌باشد و بُز نر، شاه یونان (اسکندر) است» (کتاب مقدس، عهد عتیق، ۱۳۸۸: ۱۵۵۷).

آنچه ذهن را در این آیات به خود مشغول می‌کند، واژه «لوقرانائیم» است که کلمه‌ای عبری و مترادف «ذی القرنین» عبری است که بر اساس تفسیر جبرئیل (ع) او صاحب دو شاخ (پارس و ماد) است که دو قوم را متحد ساخته است و جز کوروش نمی‌تواند باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۸۰). از طرفی علمای نجران، پرسشی را که از پیغمبر (ص) درباره کیستی «ذوالقرنین» مطرح می‌کنند به نام «لوقرانائیم» می‌آورند (توانگر زمین، ۱۳۸۷: ۴۵) که امکان دارد «لوقرانائیم» لقب یهودی کوروش و صورت اصلی ذوالقرنین بوده باشد. درباره کیخسرو باید گفت کیانیان و پهلوانان ایران از گزر گاوسری^{۱۷} برای غلبه بر

دشمن و اژدها استفاده می‌کردند آنجا که فریدون با گرز گاوسر بر فرق ضحاک می‌کوبد (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۹۰) و ممکن است مانند کلاهخود کوروش که دو شاخ بر سر آن بوده بر سر پادشاهان افسانه‌ای نیز چنین کلاهی باشد. «در باورهای مذهبی بین‌النهرین باستان بر سر نهادن کلاهی شاخدار، نشانه نوعی ارتباط ربوبی [فرّه] بوده است» (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۶: ۷۳). جالب است بدانیم در اساطیر ایرانی، ماجرای فرار اردشیر بابکان از دربار اردوان اشکانی، «فرّه کیانی» به شکل قوچی به دنبال اردشیر حرکت می‌کند (فره وشی، ۱۳۵۴: ۴۱۰، ۳۷؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۱۴). در احوال لشگر کیخسرو، فردوسی بارها به گرز گاوشکل اشاره می‌کند (خالقی، ۱۳۸۶: ۲۷۸۶/۳۴۹/۴؛ همان، ۲۰۰۳/۳۲۷/۳) و درباره بوق شاخی و در جنگ بزرگ کیخسرو: «خروش آمد و ناله گاو دُم / دم نای سرغین و رویینه نُم» (همان، ۷۳۶/۲۱۸) بی‌تردید شاخ و کلاهخودهای شاخدار و گرزهای گاوسر نماد قدرت و شوکت بوده است.

۳-۳ قرن (شعاع آفتاب، شرق و غرب)

ذوالقرنین به سرزمین مغرب رسید (کهف: ۸۶) و به سرزمین مشرق نیز دست یافت (کهف: ۹۰). از این آیات استنباط می‌شود که یکی از معانی «قرن» شعاع و پرتو آفتاب باشد. آورده‌اند که ذوالقرنین «در نور و ظلمت داخل شد» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶)؛ یعنی ذوالقرنین سرزمینهای شرق (نور) و غرب (ظلمت) را تسخیر کرد. نیز گفته‌اند: «او بر فارس [شرق] و روم [غرب] پادشاهی کرد» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ ابوحمزه ثمالی، ۱۴۲۰: ۲۴۰/۱؛ بروجردی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۴؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶؛ طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳/۶۲۹). این گستره حکومتی تنها با لشگرکشیهای کوروش به غرب (لیدیه^{۱۸}) و به شرق (باکتریا) مطابقت دارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۱۲ تا ۲۱۴). درباره کیخسرو می‌خوانیم که وی شرق تا غرب را در نوردید و جهان را از بدخواهان تهی کرد. «همی گفت هرجا از آباد و بوم / ز هند و ز چین اندرون تا به روم، هم از خاوران تا در باختر / ز کوه و بیابان و از خشک و تر، سراسر ز بدخواه کردم تهی / مرا گشت فرمان و گاه و مهی، جهان از بداندیش بی‌بیم گشت / فراوان مرا روز بر سرگذشت» (خالقی، ۱۳۷۳: ۲۴۳۹/۳۲۷/۴ به بعد).

در احوال مردمان شرق، که ذوالقرنین بر آنان مسلط می‌شود، می‌نویسند که: «ندانسته بودند خانه ساختن را» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۰/۱)؛ پس باید آنان خیمه‌نشین بوده باشند؛ چرا

که در بخشی از منشور کوروش آمده است: «... تمام شاهانی که در بارگاه‌های خود بر تخت نشسته‌اند در سراسر چهار گوشه [ی جهان] از دریای زبرین تا دریای زیرین [...]، تمام شاهان سرزمین باختر که در خیمه‌ها مسکن داشتند، مرا خراجی [هدایایی]» گران آوردند...» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۵۴). بعضی گفته‌اند که «در زیرزمین نقبها کنده بودند و در آنجا ساکن بودند» (پیشین). این شیوه خانه‌سازی با خانه افراسیاب برابری می‌کند؛ چرا که «به موجب روایات کهن، افراسیاب در اعماق زمین در باره‌ای به نام «هن گن» یا هنگ می‌زیست. خانه او زیرزمینی آهنین و به جادویی ساخته شده بود» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۵).

۳-۴ قرن (زمانی به اندازه یک نسل)

قرن در فرهنگ معین واحدی از زمان به اندازه، ۳۰ سال است که برخی ۲۵ سال هم دانسته‌اند. با این حساب، وجه تسمیه دیگر ذوالقرنین این است که «روزگار بر او برابر دو نسل طول کشیده است» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۶: ۳۰۲) و مدت سلطنت وی بر اساس روایات سی سال بوده است (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۳۳/۱۳). نیز آورده‌اند که «او دو قرن سلطنت کرد» (خویی، بی‌تا: ۳۹۳/۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸/۱۲). «وی دو قرن زندگی کرد» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۱۹/۱۵؛ مکارم شیرازی، همان). بر اساس نظریات پیش، ذوالقرنین باید نزدیک به یک نسل از عمر خود را بدون سلطنت گذرانده، و یک نسل هم سلطنت کرده باشد که با این حساب او دو نسل (۵۰-۶۰ سال) زندگی کرده است؛ چنانکه کوروش در ۵۸۰ یا ۶۰۰ ق.م به دنیا می‌آید و حدود سی سال می‌زید و از ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م (سی سال) سلطنت می‌کند (پیرنیا-آشتیانی، ۱۳۸۰: ۲۳۵). مدت پادشاهی / زندگی کیخسرو را نیز شصت سال دانسته‌اند (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۱۰۷؛ یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۹۲). در شرح شاهنامه فردوسی در گفتار اندر پادشاهی کیخسرو آمده است: «پادشاهی او شصت سال و هفت ماه و دوازده روز بود» (خالقی، ۱۳۸۶: ۳/۳). فردوسی می‌سراید: «بر این گونه تا سالیان گشت شست / جهان شد همه شاه را زیر دست» (فردوسی، ۱۳۷۳، ۲۴۳۷/۳۲۷/۴).

۳-۵ قرن (موی بافته، زیبایی)

قرن در عربی به معنای موی بافته و گیسو نیز هست (المنجد؛ معین: ذیل «قرن») و در این باره آورده‌اند: «ذوالقرنین را دو دسته مو بود» (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۲۹/۱۳). «او را دو گیسو بود» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ فراء، بی‌تا: ۲۸۳/۴؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۶/۵). «او را دو گیسو

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

بود به زر و مروارید بافته» (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۱۴۴۶/۲؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۲۸/۶). در زبان یونانی کسی را که موی او به هم بافته و پیچیده شده باشد، «سیروس / سیریوس»^{۱۹} می‌خوانند (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۳۹). جالب است که یونانی‌ها و غربیها از گذشته تا به امروز کوروش را با نام «سیروس» یا «سایروس» می‌شناسند (توانگر زمین، ۱۳۸۷: ۱۳۶)؛ اما به نقل از فریدون بدره‌ای آمده است که: «در زبان عبری معاصر، کِرِن نامی است که بسیار بر دختران می‌نهند». این نام از ریشه «قرن» مشتق شده، و به معنای «شاخ» و هم «زیبا» است (مساح، ۱۳۸۸: ۱۰). درباره کوروش، گرنفون می‌گوید: «کوروش خوش‌قیافه، خوش‌اندام، جوینده دانش بود...» (بهشتی، ۱۳۸۹: ۲۷).

برخی نیز مانند خالقی مطلق در همسانی واژه «قرن» با کیخسرو آورده اند که: گیو (از نامداران ایرانی) به ترکستان برای یافتن کیخسرو می‌رود و او را می‌یابد و آثار شکوه و درخشش (فره)، خردمندی، بلندبالایی و زیبایی (چشمه‌ای تابان) را در وی می‌نگرد. ممکن است کیخسرو نیز موی بافته‌شده‌ای داشته که جلوه‌گری می‌کرده است. «یکی چشمه‌ای دید تابان ز دور / یکی سرو بالا، دل آرام پور...، ز بالای او فره ایزدی / پدید آمد و رایت بخردی...» (خالقی، ۱۳۸۶: ۵۵/۴۲۳/۲ و ۵۷).

۴. اقوام مهاجم (یاجوج و ماجوج - سکاها - تورانیان)

بر طبق آیات ۹۳ تا ۹۸ کهف، ذوالقرنین با اقوام مهاجمی روبه‌رو می‌شود و سرانجام آنان را مغلوب می‌سازد. خداوند در آیه «۹۴» آنان را با نام «یاجوج و ماجوج» می‌شناساند. مولانا ابوالکلام آزاد این اقوام وحشی تجاوزگر را اقوامی دانسته است که در هر منطقه به نامی خوانده شده‌اند؛ از جمله در نزد یونانیان سییت (سکاها) و در ازمنه اخیر، در اروپا آنها را میگر (مجار) و در آسیا، تاتار نامیده‌اند (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۷۲). کوروش نیز با اقوام مهاجمی به نام سکاها که در شمال آسیا می‌زیسته و همان یاجوج و ماجوج بوده‌اند، مقابله کرده است (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۸۸). در زمان هخامنشیان، اقوام سکایی به چهار گروه بزرگ تقسیم می‌شدند: سکاهاومه ورک، سکا تیگر خثودا (سکاهاای تیزکلاه)، سکا تیه پر دریا (سکاهاای آن سوی دریا) و سکا تیائی پرسوگدم (سکاهاای آن سوی سغد) (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۸۴/۱) اما درباره «سکاهاومه ورک: سکاهاای تهیه کننده نوشابه مقدس هوم» می‌نویسد که منطقه حضور آنها در ناحیه شمالی و دریاچه آرال بوده است (همان).



جالب است که کیخسرو، افراسیاب را در ناحیه شمالی، توسط زاهدی به نام «هوم»^{۲۱} به چنگ می‌آورد (خالقی، ۱۳۸۸: ۲۶۲). همچنین در اسطوره‌ها آمده است که «هوم» دشمنان را دور می‌دارد و از آن پرهیزگاران است و نوشابه‌ای به او منسوب است که مستی نمی‌آورد ولی شادی می‌بخشد.^{۲۲}

به هر روی «سکاها اگر آن یاجوج و ماجوج نباشند، باری با این دو طایفه همسایه بوده‌اند» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۰۴). بر اساس روایت طبری کیخسرو نیز با تاتار و ترکهای ساکنین شرقی جنگیده (همان، ۸۸) نیز به اقوام متجاوز شمالی شرقی و غربی به نبرد پرداخته است. در شاهنامه می‌خوانیم که حاکم اقوام تورانی (ترک) که با کیخسرو نبرد کرده افراسیاب است. افراسیاب نیز به گفته فردوسی (خالقی، ۱۳۸۶: ۱۹۰/۴ و ۱۹۱/۳۱۴ و ۳۲۰) از اقوام متجاوز شمالی، ترکان چگل، خلخ، غزی و قوم تتاری بهره می‌جست.

۱-۴ فساد یاجوج و ماجوج

در آیه «۹۴» سوره کهف می‌خوانیم: «گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فتنه و فساد به پا می‌کنند...». محققان درباره فساد آنها نوشته‌اند: «فساد ایشان آن بود که در زمین مردم خوار بودند» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۲/۱۳؛ بغوی، ۱۴۱۵: ۱۸۲/۳؛ مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۱/۱). آنان از نظر جسمی به حدی بوده‌اند که به هیچ حیوان یا درنده و یا انسانی نمی‌گذشتند مگر آن را پاره پاره کرده می‌خوردند (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۱۳۱/۱۳). آنها «در وقت ربیع از زمین خود بیامدندی، هر سبز که یافتندی بخوردندی و هرچه خشک بودی برداشندی و با زمین خود بردندی» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۲/۱۳). در داستان جنگ بزرگ کیخسرو، شرحی از احوال اقوام مهاجم آمده است که «سپهدار ترکان از آن سوی چاچ/نشسته به آرام بر تخت عاج، دوباره ز لشکر هزاران هزار/سپه بود با آلت کارزار، به مرز کورستان زمین هرچه بود/ز برگ درخت وز کشت و درود، بخوردند یکسر همه بارو برگ/جهانی همه آرزو کرد مرگ» (خالقی، ۱۳۸۶: ۱۸۳/۴ / ۲۰۵ به بعد). همچنین آورده‌اند که: «پس از پیروزی ایرانیان بر خاقان چین، کیخسرو غنایم جنگی را بخشید، فریبرز نزد رستم آمد و رستم به سغد [شاهراه میان چین و ترکستان] رفت و به شکار پرداخت؛ به شهر بیداد رسید که مردم آن آدم‌خوار بودند و از زیبارویان خورش می‌ساختند و رئیس آنان کافور بود».^{۲۳}

۲-۴ سدسازی

از آیات ۹۳ تا ۹۷ کهف برمی آید که ذوالقرنین در برابر اقوام مهاجم سدی را بنا کرده است. درباره موقعیت سد «ابن عباس گفت: این سدّ میان ارمینیه است و آذربایجان» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۳۱/۱۳). این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع شده و جایی است که سلسله کوه‌های قفقاز مانند دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع می‌کند. این سدّ از زمان قدیم در کتابهای ارمنی با نام «بهاک گورائی / کابان گورائی» شناسانده شده که به معنای «در بند کوروش / گذرگاه کوروش» است (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۸۰). درباره سدسازی کیخسرو، سخنی به روشنی بیان نشده است. ولی عجیب این است که در روایات اساطیری ما نیز اشاره‌ای به ساختن سدّی در همین دوره‌های باستانی شده است، حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض گوید: «و فی زمان ملک کشتاسب بنی ابنه اسفندیار فی وجه التُّرک حائطاً». از تطابق سنین روایت اساطیری با ایام زندگی کوروش، آیا نمی‌توان تصور کرد که بنای سدّی درین عهد اصولاً در زبانها بوده که در اساطیر ایران نیز از آن یاد شده است؛ منتهی به نام دیگری؟ (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۰۸) و آیا نمی‌توان سدّی را که در دوره اساطیری به آن اشاره شده است، به کیخسرو نسبت داد؛ چرا که بر پایه شواهد (خالقی، ۱۳۸۶: ۲۲۲۰/۳۱۲/۴ به جلو) سرانجام «کیخسرو افراسیاب را که به غاری [در نزدیکی بردعه (تفلیس: گرجستان)] پناه برده بود به چنگ می‌آورد. افراسیاب پیش از گریختن به غار به کنگ دز (اکباتان) می‌رود. این روایت نیز به پنهان شدن آستیاگ (پادشاه ماد) در کاخ اکباتان نزدیک است» (خالقی، ۱۳۸۸: ۲۶۲). همچنین رودی از کوه‌های قفقاز سرچشمه می‌گیرد به نام رود «گُر» (رود کوروش). این رود در حدود آذربایگان بر سه فرسنگی شهر بردعه قرار دارد که از کوه‌ها و میان تفلیس می‌گذرد و به رود ارس می‌پیوندد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۸۱). نکته اینجاست که جایگاه پنهانی افراسیاب (هنگ) نزدیک رودی بوده است که بی‌تردید باید در محدوده شمال غربی ایران باشد «ز هر شهر دور و به نزدیک آب/ که خوانی وُرا هنگ افراسیاب» (خالقی، ۱۳۸۶: ۲۲۲۶/۳۱۳/۴).

از مناطقی که از تاخت و تاز یاجوج و ماجوج در امان نبوده، آذربایجان بوده است. بر اساس شاهنامه فردوسی (همان، ۵۹/۷/۳ به بعد)، کیخسرو به آذربایگان لشکر کشید؛ زیرا «به او [کیخسرو] خبر دادند که [افراسیاب] به آذربایگان رفته است. [لشکر به

همراه کیخسرو] به آنجا رفتند...» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۱۰۱) و سرانجام کیخسرو در برابر هجوم آنها می‌ایستد تا اینکه: «جهان پُر شد از خوبی و ایمنی / ز بد بسته شد دست آهرمنی» (همان، ۲۱/۵/۳).

۵. پیامبری (تقدس، پیشگویی)

برخی از مفسران از آیه ۸۶ کهف: «... قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ... مَابَهُ ذُو الْقُرْنَيْنِ كَفْتِيمٍ» [دستور دادیم]، می‌خواهند نبوت او را استفاده کنند؛ ولی این احتمال نیز هست که منظور از این جمله «قلنا» الهام قبلی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته است؛ اما «خلاف کردند در آن که او پیغامبر بود یا نه. بعضی گفتند پیغامبر بود» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۲۶/۱۳؛ طباطبائی، ۱۳۷۶: ۶۲۶/۱۳). درباره کوروش آمده است: «خدای تعالی بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد، پادشاهی از پادشاهان پارس را، نام او کوروش و او مردی بود مؤمن که برو و بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستان (برهان)» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۱۶۳/۱۲). گاه نیز از کوروش پیشگویی‌هایی شنیده می‌شد.^{۲۴} ولی کوروش خود به پیشگویی اعتقاد نداشته است. او می‌گوید: «ما باید همیشه مراقب حسابهای نادریست خود باشیم. پیش‌بینی آینده در اختیار انسان نیست» (گزنفون: ۱۳۸۸: ۴۰). اما درباره کیخسرو، «پارسیان گویند پیغمبری مرسل بوده است» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۷۷) و «ظفر یافتن او [کیخسرو] بر افراسیاب، قوت پیغمبری او بود» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۴۷). در مورد پیشگویی نوشته‌اند که: «کیخسرو در جام گیتی نما می‌نگریست و حوادث را می‌دید یا پیش‌بینی می‌کرد و بیژن را در چاه آب دید و دختری در حال پرستاری» (پیشین، ۲۰۳) که همه این موارد نشان از بزرگی و پاک‌سرشتی ذوالقرنین، کوروش و کیخسرو دارد و پیامبری آنها دور از ذهن است.

۶. فرشته‌واری (دوستی با فرشته)

از جمله اختلافات درباره ذوالقرنین این است که وی چه کسی بوده است. بیشتر روایات برآنند که از جنس بشر بوده است. در احادیثی از ائمه اطهار(ع) منقول است که: «مثل ما مثل یوشع و ذوالقرنین است که ایشان پیغمبر نبودند و دو عالم بودند و سخن ملک را می‌شنیدند» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۴/۱). آورده‌اند که ذوالقرنین: «از پیوند فرشته‌ای «عیری» نام که بر زمین فرود آمده بود با زنی که «قیری» نام داشت، زاده شد» (مساح،

۱۳۸۸: ۳). اما برخی این داستان را از حماقت عوام می‌دانند (ثعالبی، ۱۹۸۵: ۵۹۷). در حماسه هندی مهابهاراتا و اشعار هومر نیز بیشتر یلان فرزند یکی از ایزدانند که حداقل یکی از والدین این پهلوانان نیز چهره بغانه (فرشته‌واری) دارد (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۷). در اشعار حماسی یوگسلاویایی، پریان که «ویلا» vila نامیده می‌شوند در کنار آدمیان ظاهر می‌شوند و از پیش، آنها را از خطرهای بزرگ آگاه می‌سازند (همان، ۵۶). آن گونه که «ذوالقرنین را دوستی بود از ملانکه که نام او رقائیل / رفائیل بود؛ فرود می‌آمد به سوی او و با او سخن می‌گفت و راز به یکدیگر می‌گفتند» (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۴۴/۱). ارتباط کوروش با فرشته را می‌توان در مجسمه کوروش (فرشته بالدار محافظ) یافت. کوروش در رؤیای خود به این ارتباط اشاره می‌کند: «شبی در اتاقم در کاخ خود [پاسارگاد] خوابیده بودم؛ رؤیایی دیدم؛ گویی فرستاده‌ای از سوی خداوند با بالهای طلائی به نزد من آمد و گفت: کوروش! اکنون وقت رفتن فرا رسیده است؛ باید برای سفر به دنیای بعدی آماده شوی» (گزنفون، ۱۳۸۸: ۱۵۳). بر اساس گفتار فردوسی (خالقی، ۱۳۸۶: ۳۳۶/۴-۲۵۸۴/۳۳۷ به جلو) کیخسرو نیز با سروش (فرشته) رازگویی داشته است.

۷. چشمه حیات

چشمه زندگانی را نمی‌توان افسانه پنداشت؛ حتی ردّ پای آن را در عرفان اسلامی، کتاب مقدس، احادیث و زیارات نیز می‌یابیم. در باب بیست و یکم مکاشفات یوحنا نیز به چشمه حیات اشاره شده: «... (۶) و من تشنه را مفت از چشمه آب حیات خواهم داد... (۸) اما خوف‌ناکان و بی‌ایمانان و ساحران و بت‌پرستان و تمامی دروغگویان بهره آنها در دریاچه آتش و کبریت می‌سوزد» (کتاب مقدس، عهد عتیق، ۱۳۸۸: ۵۲۹ و ۵۳۰). در احادیث منقول است که ذوالقرنین بنده شایسته خدا بود؛ اسباب برای او طی شد و حق تعالی او را متمکن گردانید و از برای او وصف کردند چشمه زندگانی را و گفتند به او که هر که از آن چشمه یک شربت آب بنوشد، نمیرد تا صدای صور را بشنود و ذوالقرنین در طلب آن چشمه بیرون آمد تا به موضع آن رسید... (مجلسی، ۱۳۸۰: ۴۵۳/۱). چشمه زندگانی و مسئله زندگی جاویدان و پیوستن کیخسرو به سروش ظاهراً در افسانه کوروش معادلی ندارد؛ ولی آیا با توجه به گزارش هردوت (کتاب یکم، بخش ۲۱۴) که می‌گوید درباره مرگ کوروش روایات گوناگونی هست و با توجه به مقام کوروش در میان ایرانیان، نمی‌توان احتمال داد که روایت مشابهی نیز درباره جاودانگی کوروش



رواج داشته بوده است؟ (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۶۸) بنا بر روایت شاهنامه (خالقی، ۱۳۷۳: ۲۴۳۷/۳۲۷/۴؛ همان، ۱۳۸۶: ۳۳۶-۳۳۷/۳۳۷-۲۵۸۴ به جلوه)، کیخسرو نیز به چشمه‌ای می‌رسد. چون پاسی از شب می‌گذرد، برخاسته و در آب روشن چشمه شست‌وشو می‌کند. اما در شرفنامه نظامی نیز به چشمه حیات اسکندر اشاره شده است (شرفنامه، ۱۳۸۱: ۴۷۶ تا ۴۹۲) که با دلایل منطقی نسبت دادن چشمه ذوالقرنین به اسکندر غیرممکن است؛ زیرا ذوالقرنین به عهد عتیق متعلق است؛ همچنین امکان دارد ده‌ها نفر دیگر نیز در پی آن چشمه بوده باشند اما باز هم نمی‌توان آنها را ذوالقرنین دانست؛ همان گونه که «شی هوانگ تی»- بزرگترین پادشاه چین، که در ۲۴۶ پیش از میلاد، یعنی صد سال پس از اسکندر روی کار آمد- در پایان عمر خویش، نه کاخ و نه دیوار دفاعی برای جلوگیری از مرگ ساخته بود و در حالی از دنیا رفت که در سفر و در جستجوی معجونی برای زندگی جاودان بود (هال، ۱۳۸۳: ۹۷). اما کوروش در دوران باستان می‌زیسته و ممکن است مورخان چشمه حیات را - به دلیل افسانه‌انگاری آن- در شرح زندگی او نیاورده باشند.

نتیجه

دوران زندگی ذوالقرنین (کوروش - کیخسرو) را باید دوران شکوه ایران دانست. این مقاله به کمک منابع تاریخی، دینی و اسطوره‌ای سعی دارد پاره‌ای از ابهام‌های موجود در شخصیت ذوالقرنین، کوروش و کیخسرو برطرف سازد. حاصل پژوهش نشان می‌دهد کوروش کبیر به احتمال قریب به یقین به عنوان فردی از تاریخ به کیخسرو کیانی (اسطوره) بدل شده است که در منظومه‌های حماسی نیز با نام کیخسرو از او یاد شده است؛ چراکه ممکن است یک یا چند شخصیت اسطوره‌ای (کیخسرو) با شخصیتی ناشناخته و مقدس (ذوالقرنین) ترکیب شده باشد. بررسی‌های فوق نشان می‌دهد که شاخصه‌های حقیقی تطبیق این سه شخصیت را باید در آیات کتابهای مقدس، منابع معتبر تاریخی و گاه اسطوره‌ای جستجو کرد. با توجه به این نکات و براساس منابع و مستندات کهن و در تطبیق شخصیت‌های یاد شده، شاید بتوان گفت پادشاهی (ذوالقرنین، کوروش، کیخسرو) قرن‌ها پیش از میلاد در عهد عتیق (هخامنشیان، قرن ششم ق.م) می‌زیسته است که به نظر می‌رسد با پیامبرانی (یوشع، ارمیاء، دانیال علیهم السلام) هم‌دوره بوده است. وی یکتاپرست، دارای انوار الهی (فرّه ایزدی) دادگستر، آبادگر و

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

مهربان با زیردستان بوده و در اداره امور عاقلانه و مدبرانه رفتار می‌کرده است. او بر اقوام مهاجم (یأجوج و مأجوج، سکاها، تورانیان) که بیدادگر بوده‌اند، پیروز می‌شود؛ سپس سدی را در برابر هجومهای بعدی آنان در سلسله کوه‌های قفقاز با آهن و مس می‌سازد. پادشاه، انسانی خوش سیرت، خوش صورت، پاک‌نژاد و کریم‌الطرفین بوده؛ وی کلاخودی دو شاخ داشته که احتمالاً نشانه قدرت و فرا او بوده است و شاید در جنگها از بوق شاخی و گرزهای گوسر استفاده می‌کرده است. پادشاه سرانجام به شرق و غرب عالم دست می‌یابد. او به اندازه دو نسل (شصت سال) زندگی و سلطنت می‌کند. در تاریخ آمده است که شاهی ستمگر (اسکندر) پس از دویست سال در پی یافتن حقایق زندگی پادشاه برمی‌آید و تخت سلطنت او را تصاحب می‌کند و پس از ویرانگریهای بسیار، کتابهای مقدس ایرانیان را نیز می‌سوزاند. همچنین به او (ذوالقرنین، کوروش، کیخسرو) نسبت پیامبری نیز داده‌اند و با فرشتگان نیز ارتباط داشته است. او در پایان عمر خود به سوی چشمه‌ای افسانه‌ای (حقیقی) حرکت می‌کند؛ بر این اساس مرگ وی نیز مرموز گزارش شده است.^{۲۵} ضمن اینکه در برخی از منابع نیز آمده است که در پایان جهان (آخرالزمان) باز خواهد گشت. فرجام سخن اینکه به نظر می‌رسد سرگذشت سه شخصیت یاد شده در جنبه‌های حقیقی آن - صرف نظر از جنبه‌های اسطوره‌ای و یا غیرقابل باور - به هم نزدیک می‌نماید.

پی‌نوشت

۱. درباره اسطوره - حماسه، رک: آیدنلو، سجاد. «ارتباط اسطوره و حماسه‌ها بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی» از اسطوره تا حماسه، ص ۲۳ تا ۶۱.
۲. کیخسرو در اوستا: «کی هئوسرَوَه»، درباره کیخسرو، رک: سرخوش کرتیس، وستا: «اسطوره‌های ایرانی»، ص ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۵۱، ۶۰، ۶۹ و ۷۰. نیز: قلی‌زاده، خسرو، فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی، ص ۳۳۵.
۳. در شاهنامه فردوسی، تنها به دو اسطوره ایرانی (کیخسرو و زال) برمی‌خوریم که می‌توان ویژگیهای اساطیر را در آنان یافت؛ برای توضیح بیشتر در این باره، رک: پیشین، ص ۳۵.
۴. برای مقایسه تفصیلی میان کیخسرو و کوروش، رک: خالقی مطلق، جلال، کیخسرو و کوروش، سخن‌های دیرینه، ص ۲۷۰ تا ۲۷۰.

5. history
6. story
7. petru carman



8. moldavia

9. P.Caraman, «Gen eza baladei istorice», in « Anuarul Archivi de folklor» , 1-11, 1933- 34.

۱۰. در این باره، رک: الیاده، میرچا، اسطوره بازگشت جاودانه، ص ۵۴.
۱۱. گویا این مطلب ناظر بر جادوگری افراسیاب باشد. در این باره، رک. تفضلی، احمد، «خواستگاری افراسیاب از اسپندارمذ نمونه‌ای از بنمایه اغوا در اساطیر ایرانی» (ایران‌نامه، س هفتم، ش ۲، ص ۱۹۳ و ۲۰۱).
۱۲. رک: پوداود، ابراهیم (تفسیر و تألیف): پشت‌ها، ج ۱: ص ۳۱۱.
۱۳. برای بازبینی اختلافات دو داستان، رک: خالقی مطلق، جلال، کیخسرو و کوروش، سخن‌های دیرینه، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
۱۴. بنا بر گزارش گزنفون نام همسر کوروش «آمتیا» است (گزنفون، مدیریت کوروش کبیر، ص ۱۵۶).
۱۵. هلنیستی / هلنیسم (Helenism) یونان‌گرایی، ویژگی‌های اندیشه، فرهنگ و هنر یونانی- تمدن و فرهنگ یونانی که در خارج از کشور یونان رواج دارد. وابستگی به فرهنگ و هنر و اندیشه یونان باستان (حاجی‌زاده، محمد، فرهنگ تفسیری ایسم‌ها، ص ۲۸۵).

16. corna

۱۷. درباره ارتباط گرز گاوسر با موضوع ازدهاکشی و نیز سلاح ویژه پهلوان در نبرد با ازدها، رک: سرکاراتی، بهمن: پهلوان ازدرکش در اساطیر و حماسه ایران، سایه‌های شکار شده، ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ همو: گزنیای رستم، همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰؛ همو: سلاح مخصوص پهلوان در روایات حماسی هند و اروپایی همان، ص ۳۸۵ و ۳۹۰.

18. lydyah

19. cirus

20. keren

21. hom

۲۲. برای توضیح بیشتر در مورد «هوم» رک: قلی‌زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۴۵۴ تا ۴۵۷.
۲۳. برای این موضوع، رک: میرعابدینی، سید ابوطالب و مهین‌دخت صدیقیان، فرهنگ اساطیری- حماسی ایران، به روایت منابع بعد از اسلام، ص ۲۱۰.
۲۴. هنگامی که اسکندر به ایران لشکرکشی کرد و به آرامگاه کوروش رسید، نوشته‌ای را در سنگ مزار وی خواند که گویی کوروش می‌دانسته است روزی آرامگاه وی را می‌کشایند. بر پیشانی خوابگاه ابدی او نوشته شده بود: «ای انسان هر که باشی و از هر کجا که بیایی زیرا که می‌دانم بر مزار من خواهی آمد. من کوروشم که برای پارسیان این دولت بیکران را بنیان نهادم. بدین مشتی خاک که مرا پوشانده است، رشک مبر» (باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، کوروش کبیر- ذوالقرنین، ص ۱۴۵).
۲۵. درباره بیمرگی، مرگ مرموز اسطوره‌ها و بازگشت به جهان، رک: قلی‌زاده، خسرو، فرهنگ اساطیری ایرانی، ص ۱۴۵ نیز: بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر، ص ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۶۶ و ۲۷۷ برای بازگشت

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

کیخسرو و مرگ مرموز وی، رک: پیشین، ص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ برای رجعت ذوالقرنین، رک: مجلسی، محمدباقر، تاریخ پیامبران/ ج ۱، ص ۴۵۶؛ درباره مرگ مرموز کوروش، رک: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، کوروش کبیر- ذوالقرنین، ص ۹۷ و درباره کوروش منتظر، رک: همان، ص ۲۴۶، نیز برای جاودانگی کوروش، رک: خالقی مطلق، جلال، سخن‌های دیرینه، ص ۲۶۸.

منابع

الوسی، ابوالفضل محمد؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].

آیدنلو، سجاد؛ *از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه پژوهشی*، مقدمه دکتر امین ریاحی؛ چ ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۸.

ابن بلخی؛ *فارسانامه*؛ به اهتمام گای لیسترانج و آلن نیکلسون؛ چ ۲، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳. ابوحمزه ثمالی، ثابت بن دینار؛ *تفسیر القرآن الکریم*؛ به کوشش عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین و محمد هادی معرفت؛ بیروت: دارالمفید، ۱۴۲۰.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*؛ تحقیق دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸.

الیاده، میرچا؛ *اسطوره بازگشت جاودانه*؛ ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی؛ چ ۲، تهران: طهوری، ۱۳۸۴.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم؛ *کوروش کبیر (ذوالقرنین) - ابوالکلام آزاد*؛ چ ۱۳، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸.

بروجردی، سید محمد ابراهیم؛ *تفسیر جامع*؛ چ ۶، تهران: صدرا، ۱۳۶۶.

بغوی شافعی، حسین بن منصور فراء؛ *تفسیر بغوی*؛ بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۵.

بندر ریگی، محمد؛ *المنجد*؛ ج ۲، تهران: ایران، ۱۳۷۴.

بهار، مهرداد؛ *پژوهشی در اساطیر (پاره نخست و پاره دویم)*؛ به کوشش کتایون مزداپور؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۵.

بهشتی، مرتضی؛ *راز ماندگاری کوروش*؛ تهران: ابتکار نو، ۱۳۸۹.

بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ *انوار التنزیل و اسرار التأویل*؛ تحقیق محمد عبدالرحمان المرعشلی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.

پورداد، ابراهیم؛ *گزارش یشت‌ها*؛ ج ۲، چ ۲، تهران: طهوری، ۱۳۴۷.

- ؛ **تفسیر و تألیف یشت‌ها**؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی؛ **تاریخ ایران**؛ تهران: بهزاد، ۱۳۸۰.
- پیرنیا، حسن؛ **ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)**؛ تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۸۴.
- تفضلی، احمد؛ «خواستگاری افراسیاب از اسپندارمذ» نمونه‌ای از بنمایه اغوا در اساطیر ایرانی، *ایران‌نامه*؛ س هفتم، ش ۲، ۱۳۶۷.
- ؛ **ترجمه مینوی خرد**؛ تهران: توس، ۱۳۶۴.
- توانگر زمین، محمد کاظم؛ **تأکیدی بر یگانگی شخصیت ذوالقرنین و کوروش**؛ چ ۳، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۷.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد؛ **شاهنامه ثعالبی** (در شرح احوال تاریخ سلاطین ایران)؛ به قلم ابومنصور عبد الملک بن محمد بن اسمایل الثعالبی؛ ترجمه محمود هدایت؛ تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸.
- ثعالبی، ابومنصور؛ **نمار القلوب**؛ به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: ۱۹۸۵.
- جعفری دهقی، محمود؛ «ذوالقرنین: گزارش اسطوره‌شناختی/مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»، *مجموعه پژوهش‌های ایران باستان*؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱ (۱۳۹۰)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۸۹ تا ۹۸.
- جاد المولی، محمد احمد [و دیگران]؛ **فصه‌های قرآن**؛ ترجمه مصطفی زمانی؛ چ ۴، قم: پژوهش‌اندیشه، ۱۳۸۲.
- حاجی‌زاده، محمد؛ **فرهنگ تفسیری ایسم‌ها**؛ چ ۲، تهران: جامه‌دران، ۱۳۸۴.
- خالقی مطلق، جلال؛ «سخن‌های دیرینه»، *مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی؛ چ ۳، تهران: افکار، ۱۳۸۸.
- خداوردیان، شهرام؛ «تأملاتی فلسفی و تأویلی بر اسطوره ذوالقرنین / مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»، *مجموعه پژوهش‌های ایران باستان*؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱ (۱۳۹۰)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۳۷ تا ۲۲۲.
- خرمشاهی، بهاء الدین؛ **ترجمه قرآن کریم** (همراه با توضیحات و واژه‌نامه)؛ چ ۳، تهران: جامی و نیلوفر، ۱۳۷۶.
- خویی، سید ابوالقاسم؛ **البیان فی تفسیر القرآن**؛ بی‌جا، بی‌تا.
- رازی، فخرالدین ابوعبداله محمدبن عمر؛ **مفاتیح الغیب**؛ چ ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
- راوندی، قطب‌الدین؛ **قصص الانبیاء راوندی**؛ مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۹.

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

رضایی باغ بیدی، حسن؛ «درباره نام کوروش / مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»، مجموعه پژوهشهای ایران باستان؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱ (۱۳۹۰)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۷۴ تا ۶۳.

زمخشری، محمود؛ *الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل*؛ ج ۳، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷.

سجادی، سید صادق؛ «ذوالقرنین در نخستین منابع عصر اسلامی / مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»؛ مجموعه پژوهشهای ایران باستان؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱ (۱۳۹۰)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۸۰ تا ۷۵.

سرخوش کرتیس، وستا؛ *اسطوره‌های ایرانی*؛ ترجمه عباس مخبر؛ ج ۶، تهران: مرکز، ۱۳۸۶. سرکاراتی، بهمن؛ «گرنزیای رستم»؛ سایه‌های شکار شده: گزیده مقالات فارسی؛ تهران: قطره، ۱۳۷۸.

-----؛ «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران» سایه‌های شکار شده، تهران: قطره، ۱۳۷۸.

-----؛ سلاح مخصوص در روایات حماسی هندواروپایی؛ سایه‌های شکار شده: گزیده مقالات فارسی؛ تهران: قطره، ۱۳۷۸.

سورآبادی، ابوبکر عتیق؛ *تفسیر سورآبادی*؛ به کوشش علی‌اکبر سعید سیرجانی؛ ج ۱، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.

شریف لاهیجی، محمد؛ *تفسیر شریف لاهیجی*؛ به کوشش میرجلال‌الدین ارموی (محدث)؛ تهران: داد، ۱۳۷۳.

شمیسا، سیروس؛ *بیان*؛ ج ۳ [ویراست ۳]، تهران: میترا، ۱۳۸۷. طباطبایی، علامه سید محمدحسین؛ *تفسیر المیزان*؛ ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی (ج ۱۳ از دوره ۲۳ جلدی)؛ ج ۵، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۷۲. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر؛ *تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک*؛ ج ۵، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.

طیب، سید عبد الحسین؛ *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۲، تهران: اسلام، ۱۳۷۸.

عاملی، ابراهیم؛ *تفسیر عاملی*؛ به کوشش علی‌اکبر غفاری؛ تهران: صدوق، ۱۳۶۰. غنی‌ناهدی؛ «کوروش هخامنشی: برگزیده یا پادشاه / مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»، مجموعه پژوهشهای ایران باستان؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱



- تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۸ تا ۲۵۶.
- فراء، ابوزکریا یحیی؛ **معانی القرآن**؛ به کوشش احمد یوسف نجاتی [و دیگران]؛ مصر: دارالمصریه للتألیف و الترجمة، بی تا.
- فردوسی؛ **شاهنامه**؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق؛ تهران: روزبهان، دفتر یکم، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکاپرسیکا، کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۶۸، دفتر دوم، همانجا، ۱۳۶۹، دفتر سوم، همانجا، ۱۳۷۱، دفتر چهارم، همانجا، ۱۳۷۳.
- _____؛ **شاهنامه**؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق (دفتر ۲، ۳ و ۴)؛ تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی - اسلامی)، ۱۳۷۱.
- فروه‌وشی، بهرام؛ **آوانویسی و ترجمه کارنامه اردشیر بابکان**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- قائمی، فرزاد؛ «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی؛ س دوم، ش ۲۷ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۷۷ تا ۱۰۰.
- قرطبی، ابوعبدالله؛ **الجامع الأحكام القرآن**؛ به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی؛ قاهره: ۱۳۷۲.
- قرطبی، محمدبن احمد؛ **الجامع لأحكام القرآن**؛ تهران: ناصرخسرو، ۱۳۶۴.
- قلی‌زاده، خسرو؛ **فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی**؛ تهران: کتاب پارسه، ۱۳۸۸.
- کتاب مقدس؛ **عهد عتیق**؛ ترجمه فاضل خان همدانی؛ ولیم گلن «عهد جدید»؛ ترجمه هنری مرتن؛ چ ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۸۸.
- گزنفون؛ **مدیریت کوروش کبیر** [لاری هدریک]؛ ترجمه میترا نظامی؛ تهران: نوآوران دانشگاه پارسه، ۱۳۸۸.
- گنابادی، سلطان محمد؛ **تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده**؛ چ ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸.
- مجتبایی، فتح الله؛ «ذوالقرنین در منابع یهودی/ مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»، مجموعه پژوهش‌های ایران باستان؛ به کوشش عسکر بهرامی؛ ش ۱۱ (۱۳۹۰)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۱ تا ۵۶.
- مجلسی، علامه محمدباقر؛ **تاریخ پیامبران** (حیات القلوب ج ۱)؛ تحقیق سید علی امامیان؛ قم: سرور، ۱۳۸۰.
- مساح، رضوان؛ «ذوالقرنین‌ها و بررسی واژه‌ی ذوالقرنین از دیدگاه زبانشناسی تاریخی»، پژوهش‌گاه علوم فرهنگ اسلامی؛ قم: آینه پژوهش، س بیستم (آذر و دی ۱۳۸۸)، ش پنجم (ش پیاپی ۱۱۹)، ص ۱۲ تا ۱۲.
- معین، محمد؛ **فرهنگ معین** [یک جلدی]؛ چ ۵، تهران: سرایش، ۱۳۸۲.

_____ بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای - تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین

مغنیه، محمد جواد؛ *تفسیر الکاشف*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴.

مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه* [ویرایش ۲]؛ با همکاری جمعی از نویسندگان؛ ج ۱۲، چ ۳۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹.

-----؛ *تفسیر نمونه*؛ تخلص و تحلیل احمدعلی بابایی؛ چ ۱۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.

میددی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد؛ *کشف الاسرار و عده‌الابرار*؛ چ ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
میرعابدینی، سید ابوطالب و مهین‌دخت صدیقیان؛ *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران*؛ به روایت منابع بعد از اسلام (ج دوم: کیانیان)؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶.

نظامی؛ *شرف‌نامه*؛ به تصحیح بهروز ثروتیان؛ تهران: توس، ۱۳۶۸.

_____؛ *شرف‌نامه*؛ به تصحیح وحید دستگردی؛ ویراستار غلامحسین ده‌بزرگی؛ تهران: برگ نگار، ۱۳۸۱.

هال، النورج؛ *چین باستان*؛ مهدی حقیقت‌خواه؛ ج ۲، تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.

یعقوبی، احمد بن اسحاق؛ *تاریخ یعقوبی*؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی؛ چ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

BAr Bahlule, Hassano, lexicon syriacum, Amesterdam. 1970.
Brockelm ann,carl 1905, syriscie Grammatik, berlian.1905.
cos taz, Louis, dictionnaire syriague- francais, beyrouth.1986.
MacleaN, A dictionary of the Dialects of ver nacular syriac, Cambridge.1985.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

